



۱۷} مَثَلُ أَنَانَ جُونِ كَسِي اسْتِ كِه بَاكُوشِشِ وَرَنِجِ
آتشی را برافروخته، همین که پرتو آن پیرامونش را
روشن ساخت، خداوند نور آن‌ها را برگرفت و برد و
آنان را در میان تاریکی‌هایی وا گذاشت که چیزی
نمی‌بینند.

۱۸} کَرْنَد، گَنگ و لال‌اند، کورند پس بر نمی‌گردند.
۱۹} یا چون دچار ابرباران ریزی (یا بارش و
تگرگ تندی) از بالای سر که در آن تاریکی‌ها و
غرش رعد و جهش برق است؛ [این درماندگان] از
ترس صاعقه‌ها و هراس مرگ انگشتان خود را در
میان گوش‌های خود فرو می‌برند، با آنکه خداوند از
هر سو به کافران محیط است.

۲۰} گویا می‌خواهد برق چشم‌های آنان را برآید،
هرگاه روشنی دهد، در پرتو آن به راه افتند؛ و همین
که تاریکی آنان را فراگرفت برجای خود [سرگشته]
می‌ایستند، اگر خدای می‌خواست، گوش و
چشم‌های آنان را از میان می‌برد، چه خداوند بر هر
چیزی تواناست.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا
أُضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾

صُمُّ بَكْمٌ عَمِيٌّ فَهُمْ لَا يَرَ جُوعُونَ ﴿١٨﴾
أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ
وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ
الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ
بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ
لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ
اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

کتابخانه آنلاین «مآلغانی و زمانه ما»

شرح لغات

مَثَلٌ: صفت، داستان عبرت انگیز که گاهی به صورت تشبیه معقول به محسوس^۱

۱. تشبیه معقول به محسوس، در علم بیان، یعنی تشبیه کردن چیزی که با حواس ظاهر حس نمی‌شود، مانند علم و عقل، به چیزی که حس می‌شود مانند نور یا خورشید و مانند این‌ها. تشبیه یا استعاره مرکب یعنی تشبیه چند چیز که با هم ترکیب شده است با یک یا چند چیز دیگر. استعاره همان تشبیه است بدون آوردن ادات
←



یا تشبیه و استعاره مرکب است که مجموع صفات و احوال و عواقب کسانی را در ضمن آن بیان می‌کند و گاهی به صورت حکایت و یا جمله‌ها یا امثال رایج در میان ملل و یا تقلید و نقش، در صفحه و پرده نمایش داده می‌شود، تا مقصود و مطلب در خاطرها و اذهان جای گیرد و مطالب پراکنده به صورت جمع درآید.

استَوَقَدَ، از وَقَدَ. «وَقُود» به معنای افروختن و گیرانه آتش است. باب استفعال بر کوشش و طلب و مشقت دلالت دارد.

صَيَّبَ: ابر ریزان و باران شدید که پی در پی و مستقیم بریزد.

رعد: حرکت شدید، اضطراب صدای برخورد ابرها.

صواعق، جمع صاعقه: صدای هراس‌انگیز، آتش و برقی که از بالا فرود آید.

يَخْطِفُ: از خَطَف است به معنی ربودن و قاپیدن.

آنچه که آیات گذشته از حالات و اوصاف منافقین، ساخت و سازها و از اعمال بی رویه، محیط آشفته و پراضطراب نفسانی و خیالات و امیدهای بی پایه آنان بیان کرده است، قرآن در این دو مثل مانند پرده محسوس با تعبیرات و لغات مخصوصی برای اهل تأمل، متمثل ساخته تا آنان به خود آیند یا رسوا شوند و دیگران عبرت گیرند:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

مثل اول، مردم گم‌گشته و سرگردانی را می‌نمایاند که در بیابان تاریکی گرفتار شده‌اند؛ توده‌های ابر همه آفاق و چراغ‌های راهنمایی آسمانی را پوشانده چنان که ستاره‌ای هم از گوشه آفاق رخ نشان نمی‌دهد. در چنین تاریکی و در میان وزش

→ تشبیه و مشبه‌به. در مثال بالا خداوند افراد گمراه سودجو را به کسی تشبیه کرده است که می‌خواهد در تاریکی شب آتشی روشن کند تا اطراف خود را ببیند و در پرتو روشنی آن به راه خود ادامه دهد، اما همین که آتش را روشن می‌کند، چون از راه نادرست و ضد تکاملی آمده است و به دنبال منافع باطل خودش می‌باشد، خداوند آن آتش را خاموش می‌کند و آن شخص را در تاریکی سرگردان می‌گذارد.



بادهای مخالف، با کوشش و رنج و امیدواری، هیمه و خاری فراهم می‌سازند و آتشی می‌افروزند تا از حرارتش گرم و از نورش محیط تاریک را روشن سازند تا شاید راه به جایی برند، همین که آتش درمی‌گیرد و نورش اطراف را روشن می‌سازد، بادی می‌وزد و فرآورده‌های آنان را به هر سو می‌پراکند؛ آن بیچارگان بهت زده و سرگردان به جای خود می‌ایستند. این مثل وضع نفسی آن مردمی است که ابرهای تاریک شهوات گوناگون، افق فطرت آن‌ها را پوشانده و ارتباطشان را با انوار هدایت قطع کرده خود را در محیط مرگبار و مصیبت و فقر که لازمه دنیاست، می‌نگرند. به جای آنکه خود را با نیروی عقل فطری و ارتباط با نورهای هدایت قرآن برهانند، اوهامی را آمیخته با حق و باطل، چون بوته و هیمه، گردآورده و آن را مسلک و عقیده و آیین نام نهاده‌اند. همین که می‌خواهند به بافته و گردآورده‌های خود دل ببندند و در پرتو نور ضعیفی که از فطرت می‌درخشد، راهی یابند، بادهای مخالف هواهای نفسانی که اثر برخورد با محیط‌ها و جوهای مختلف است، نورشان را خاموش و راهشان را تاریک می‌سازد. پس از سال‌ها متحیر به جای خود ایستاده؛ نه نور امیدی برای پیشرفت و نه راهی به بازگشت دارند.

این از جهت وضع نفسانی، و اما از جهت حیات ظاهری: به جای روابط حسنه ایمانی با خلق و قبول مسئولیت و عمل صالح برای تأمین زندگی خود، به ساخت و سازها با دستجات و تغییر رنگ و قیافه می‌پردازند، ولی همین که سیاست‌بافی و پشت هم اندازی و ساخت و سازشان می‌خواهد به نتیجه رسد و روزنه امیدی برای رسیدن به آمال و آرزوهایشان باز شود، حوادث قهری روزگار بافته‌هایشان را وامی‌تابد و نور امیدشان را خاموش و فرآورده‌هایشان را می‌پراکند. این‌ها در تاریکی اوهام خود نه‌گوشی دارند که بانگ رهنمایی را بشنوند، نه زبانی که راهی را بجویند و نه چشمی که پیش پای خود را بنگرند؛ صم، بکم، عمی ...



با توجه به این بیان، نظری دیگر به این دو آیه می‌افکنیم:

«**اِسْتَوْقَدَ نَارًا**»: با کوشش خود آتشی را برافروخت. این جمله محیط ظاهری تاریکی را می‌نمایاند که باطن و حقیقت آن تخیلات و اوهام و ساخت و سازهاست؛ یعنی می‌خواهند با کوشش و عقلِ نارسای خود راه یابند، مقابل اهل ایمان که با تسلیم به حق و نور هدایت پیوسته فطرتشان روشن تر، گوششان شنواتر، چشمشان بیناتر و زبانشان گویاتر می‌گردد. این نور ثابت و خالصی است که همهٔ جهات را روشن می‌دارد. ولی آنچه منافقان می‌افروزند از نفوس آتش افروزشان است که آتش و دود و خاکستر به همراه دارد. آن نور ضعیف و کوتاه که نتیجهٔ کوشش آنهاست و از جانب خداوند است که به هر عملی اثری مترتب می‌سازد، از میان می‌رود یا خداوند با خود می‌برد «**ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ**». معنای «**ذَهَبَ** به» به همراه بردن است، نسبت «بردن» به خدا و «نور» به آنها داده شده؛ و از مَثَل که آتش افروزی است، به مَثَل که اعمال باطنی آنهاست توجه کرده است. آنچه با خستگی و رنج باقی می‌ماند همان هیمة نیم سوختهٔ خیالات و اوهام و نفوس دود گرفته شان است. ضمائر «استوقد» و «حوله» مفرد آمده که راجع به «الذی» است. (ممکن است ضمیر «حوله» راجع به لفظ «نار» باشد). ضمائر بعد جمع آمده به اعتبار معنای عام مَثَل، یا اشاره به وضع عمومی است که در بیشتر محیطها افروزندهٔ آتش، یک فرد یا یک دسته است؛ چنان که منافق و بازیگر بزرگ معمولاً یکی است و دیگران در پیرامون و آتش بیار او هستند؛ ولی در تاریکی و حرمان همه شریک‌اند.

«ظلمات»: جمع نکره، اشاره به تاریکی‌های هولناکِ ناگفتنی است. چنان که مفعول «لایبصرون» ذکر نشده؛ یعنی چنان تاریکی‌ای که هر چه چشم بیندازند چیزی را نمی‌بینند. در این مَثَل، از همان آغاز، وحشت، اضطراب، طوفان و



تاریکی‌ها صریحاً مشاهده نمی‌شود. صریح جمله «استوقد ناراً» [حاکی از] کوشش و تلاش است، تاریکی و گمراهی و سرما از لوازم افروختن چنین آتشی است. گویا این‌ها به تلاش و کوشش خود برای نجات و تغییر جو و باز شدن ابرها و پیدایش انوار آسمانی امیدوارند. طوفان و ظلمات که در جمله بعد آمده، مشعر به آن است که تلاششان به جایی نرسید و نور امیدشان از میان رفت و بر تاریکیشان افزوده گشت.

مثلاً دوم محیط هراس انگیزتر و طور^۱ خطرناک‌تر نفاق را می‌نمایاند که در آن افق تیره و تند بارش و تاریکی‌ها و رعد و برق از آغاز مشاهده می‌شود؛ گویا همان محیط داستان اول است که به این صورت خطرناک‌تر درآمده و ادامه نفاق آن را کامل‌تر گردانیده است. مثلاً اول از فرد شروع شده: «كَمَثَلِ الَّذِي»، مثلاً دوم از محیط: «أَوْ كَصَيْبٍ» که اعمال فرد به صورت جمع درآمده. ضمائر جملات بعدی همه به صورت جمع آمده است، و جمع آن‌ها به صورت محیط عمومی. بنابراین، لازم نیست که «صَيْب» را به «ذَوِي صَيْب» تأویل کنیم تا عطف به «الَّذِي» درست دربیاید. در این مثلاً می‌نمایاند که گرفتاران چنین محیط یکسره خود را باخته‌اند و از تلاش و کوشش خود مأیوس‌اند و در برابر مصایب زمین و زمان و آسمان تیره از ابرهای انبوه باران و تگرگ که به شدت به سرشان می‌ریزد و غرّش رعد و کَمَعان برق که هراسانشان ساخته و صاعقه‌های آتشبار، دلشان را از جا کنده، تنها وسیله تسکین و دفاعشان از این گونه حوادث همین است که انگشت در گوش‌هاشان بگذارند (یا چشم برهم نهند) که خطر را کمتر احساس کنند. انگشت در گوش نهادن، در چنین محیط مرگبار، کنایه از هرگونه موجبات غفلت و سرگرمی‌ها و



وسایل تخدیر شعور است. برای مردمی که روزنه امید و دریچه سعادت و بقا به رویشان باز نباشد چاره‌ای جز تخدیر و غفلت نیست. این‌ها از ترس مرگ خود را به دامن مرگ می‌اندازند!

«وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»: گویا در اثر تکرار موجبات غفلت و تخدیر حس و شعور وجدانی، یکسره حواس و ادراکات انسانی آنان از میان می‌رود و تاریکی کفر، باطن آن‌ها را فرا می‌گیرد. (به آیات آغاز سوره که وصف کافران است توجه شود). چون از سرحد بین نفاق و کفر به محیط کفر رسیدند، قهر خداوند از هر سو آن‌ها را احاطه می‌کند.

«يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ»: چشم‌های ناتوان و به تاریکی انس گرفته آنان توانایی فروغ آیات را از نزدیک ندارد. همین که پرتوی از آن از دور، اطراف آن‌ها را روشن کند، چندگامی برمی‌دارند. این‌ها از ترس و ناامیدی برای نجات خود کمترین تلاشی ندارند؛ تنها چشم به اطراف افق دارند و در انتظار حوادث زمینی و آسمانی و اتفاق و بخت ایستاده‌اند؛ به مقارنات اختران و ساخت و سازهای جهانی چشم دوخته‌اند؛ از بیچارگی و ضعف عقل، از همان ناحیه که پیام مرگ می‌رسد امید حیات دارند!

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»
از جمله «كَلِمًا أَضَاءَ لَهُمْ» چنین استفاده می‌شود که پیوسته و با نگرانی، چشم به اطراف دارند و از نیروها و قدرت‌های معنوی خود چشم پوشیده‌اند. همین که یک روشنایی از دور بنگرند - أَضَاءَ لَهُمْ - به راه می‌افتند ولی توقفشان همیشگی و لازمه طبیعتشان است: «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا...».

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ...»: چنان که خداوند نور امید آنان را به باد می‌دهد، نور چشم و گوششان را نیز از میان می‌برد و نمی‌توانند از آن بهره‌مند گردند. مناسب‌تر آن است که مقصود گرفتن چشم و گوش مخصوص انسانی باشد؛ یعنی این‌ها از دو قدرت،

دو روزنه و دو مرکز خبرگیری و شعور، چنان که باید بهره نبردند و در همان حدِ چشم و گوش حیوانی که مُدْرِکِ ظواهر و محسوسات است، متوقف شده‌اند، با آنکه چشم و گوش انسانی بسی برتر و نیرومندتر است! کلمهٔ «لو» که برای امتناع می‌آید، و جنس آوردن^۱ «سمع» و جمع «أبصار» و اضافه به آن‌ها (هَمْ) می‌رساند که این‌ها لایق این چشم و گوش نبودند، چه می‌شد که این چشم و گوش را خداوند از این‌ها گرفته بود؟!



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. جنس آوردن سمع، اصطلاحی است منطقی، یعنی به طور کلی شنوایی آنان را از بین می‌برد که کنایه از درک واقعیت‌های خارجی از راه گوش است. این حس ویژه انسان است و چون آنان، از این ویژگی انسانی استفاده نمی‌کنند، اگر خداوند این نعمت را از آنان بگیرد با حیوان تفاوتی ندارند، چنان که اکنون خود را در سطح حیوان قرار داده‌اند.